

# فهرست

## فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی

- ۷۲ درس دهم: دریادلان صفوشکن
- ۷۵ گنج حکمت: یک گام، فراتر
- ۷۷ درس یازدهم: خاک آزادگان
- ۷۹ روان‌خوانی: شیرزنان ایران
- ۸۳ تست‌های فصل پنجم
- ۸۹ پاسخ تست‌های فصل پنجم

## فصل ۶: ادبیات حمامی

- ۸۸ درس دوازدهم: رستم و اشکبوس
- ۹۵ گنج حکمت: جاه و چاه
- ۹۶ درس سیزدهم: گردآفرید
- ۱۰۴ شعرخوانی: دلیران و مردان ایران زمین
- ۱۰۵ تست‌های فصل ششم
- ۱۰۸ پاسخ تست‌های فصل ششم

## فصل ۷: ادبیات داستانی

- ۱۱۱ درس چهاردهم: طوطی و بقال
- ۱۱۵ گنج حکمت: کوزه
- ۱۱۶ درس شانزدهم: خیر و شر
- ۱۲۳ روان‌خوانی: طرّاران
- ۱۲۴ تست‌های فصل هفتم
- ۱۲۶ پاسخ تست‌های فصل هفتم

## فصل ۸: ادبیات جهان

- ۱۲۹ درس هفدهم: سپیده‌دم
- ۱۳۲ گنج حکمت: مزار شاعر
- ۱۳۳ درس هجدهم: عظمت نگاه
- ۱۳۶ روان‌خوانی: بینوایان
- ۱۴۰ نیایش: ای خدا
- ۱۴۲ تست‌های فصل هشتم
- ۱۴۴ پاسخ تست‌های فصل هشتم

ستایش: به نام کردگار

## فصل ۱: ادبیات تعلیمی

- ۱۰ درس یکم: چشمہ و سنگ
- ۱۴ گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها
- ۱۵ درس دوم: از آموختن، ننگ مدار
- ۱۷ روان‌خوانی: خسرو
- ۲۳ تست‌های فصل یکم
- ۲۶ پاسخ تست‌های فصل یکم

## فصل ۲: ادبیات سفر و زندگی

- ۲۹ درس سوم: سفر به بصره
- ۳۲ گنج حکمت: گرگ و سگ
- ۳۴ درس پنجم: کلاس نقاشی
- ۳۷ روان‌خوانی: پیرمرد چشم ما بود
- ۴۰ تست‌های فصل دوم
- ۴۲ پاسخ تست‌های فصل دوم

## فصل ۳: ادبیات غنایی

- ۴۴ درس ششم: مهر و وفا
- ۴۶ گنج حکمت: حُقَّة راز
- ۴۸ درس هفتم: جمال و کمال
- ۵۱ شعرخوانی: بوی گل و ریحان‌ها
- ۵۳ تست‌های فصل سوم
- ۵۶ پاسخ تست‌های فصل سوم

## فصل ۴: ادبیات پایداری

- ۵۸ درس هشتم: در سایه‌سار نخل ولايت
- ۶۲ گنج حکمت: دیوار عدل
- ۶۳ درس نهم: غرّش شیران
- ۶۵ شعرخوانی: باز این چه شورش است؟
- ۶۷ تست‌های فصل چهارم
- ۶۹ پاسخ تست‌های فصل چهارم

# ستایش

# په نام کردگار



به نام کردگار هفت آدم از کفی خاک

که بسدا کرد آدم از کفی خاک

کردگار، آفریننده از نامهای خداوند / **آفلات**، جمع فلک، آسمان، چرخ / **پیدا کرد**، پدید آورد، خلق کرد / **کفی خاک**، یک مشت خاک  
به نام آفریدگار هفت آسمان که انسان را زیک مشت خاک آفرید.

**تلخیع** «شما را از خاک آفریدیم» (سوره ط؛ آیه ۵۵)، «از نشانههای او این است که شما را از خاک آفرید» (سوره الرو؛ آیه ۲۰).

**دستور** کردگار از نظر ساخت مشتق است: بن فعل + پسوند «گار»

**مفهوم** ستایش پرورده، خلقت انسان از خاک بهوسیله خداوند

الهی! فضل خود را بیار ماکن

ز رحمت یسک نظر در کار ماکن

**فضل**، بخشش، کرم، نیکویی / **رحمت**، بخشش، نظرکردن، نگاهکردن

خداوند با بخشش و کرم خود، یاریبخش ما باش و از روی رحمت و بخششت به ما توجه و کمک کن.

**حناس ناقص** یار، کار / **کتابه** «نظر در کار کسی کردن» کتابه از توجهکردن یا کمککردن به کسی.

**دستور** «اللهی» منادا و شبهمله است.

**اهمیت املای** فضل (همریشه با فضیلت، فاضل)

**مفهوم** ستایش پرورده، طلب رحمت و بخشش از خداوند

ادیانه!

شبهملهها

شبهملهها گروهی از کلمات یا اصوات اند که مانند جمله می‌توانند معنای کاملی را منتقل کنند و به همین دلیل در شمارش جملات یک جمله مستقل شمرده می‌شوند. شبهملهها به دو دسته صوت و منادا تقسیم می‌شوند.

صوت، کلماتی که برای بیان احساسات و حالت‌های عاطفی استفاده می‌شوند.

مثال ۱، هان، هیس، بهبه، آی، افسوس، آری، نه، دریغ، ای کاش، آمین، ماشاء الله، ان شاء الله، زینهار، آفرین، احسنت.

منادا، کلماتی که برای صدادرden و مخاطب قراردادن فردی به کار می‌روند.

مثال ۲، ای مرد، حافظا! مناداگاهی با حروف ندا (ای، ا) به کار می‌رود و گاهی بدون آن: «سعدي! به روزگاران، مهری نشسته بر دل». در

این موارد از لحن و آهنگ کلام می‌توان به منادا پی برد.

نکته، گاهی شاعر منادا را حذف می‌کند اما وصف مربوط به منادا (بعد از حرف ندا) باقی می‌ماند؛ برای مثال شاعر به جای این که بگوید:

«ای کسی که همه هستی از تو پیدا شده» می‌گوید: «ای همه هستی ز تو پیدا شده»

حرف ندا وصف مربوط به منادا

حرف هنارا وصف مربوط به هنارا

ندا



## توبی خلاقی هر پیدا و پنهان

توبی خلاقی هر دانا و نادان

- رزاق، روزی دهنده / خلاق، آفریننده، آفریدگار
- تو روزی رسانِ هر موجود آشکار و پنهان هستی و تو خلق کننده همه موجوداتی؛ چه آن‌ها که دارندۀ عقل‌اند و چه موجوداتی که از آن بی‌بهره‌اند (گیاه، حیوان و ...).

- تفصیل** پیدا ≠ پنهان / دانا ≠ نادان / **المیح** «ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين» همانا خداوند رزاق و صاحب نیروی بسیار است» (سوره الزاریات؛ آیه ۵۸).
- اهمیت املایی** رزاق (هم‌ریشه با رزق)، خلاق (هم‌ریشه با خلق، خالق، مخلوق)
- مفهوم** خالق و روزی رسان بودن خداوند

## زهی گویا ز تو، کام و زبانم

توبی هم آشکارا، هم نهانم

- زهی، آفرین / کام، سقف دهان، مجازاً دهان، زبان
- چه خوب است که زبان و دهان فقط از تو سخن می‌گویند! پیدا و پنهان من توبی (مصراع نخست را می‌شود این‌گونه هم معنی کرد؛ چه خوب است که تو دهان و زبانم را قادر به سخن‌گفتن کردی).

- تفصیل** آشکار ≠ نهان / **المیح** «هو الاول والآخر والظاهر والباطن».
- دستور** «زهی» صوت و شبۀ جمله است.

- مفهوم** ستایش پرورده‌گار؛ تجلی خداوند در هر چیز؛ گویاشدن زبان انسان توسط خداوند

حقیقت، پرده برداری ز خسار

## چو در وقت بهار آیی پدیدار

- پدیدار آمدن، آشکارشدن / حقیقت، حقیقتاً در حقیقت / پرده، حجاب / رخسار، چهره
- هنگامی که در وقت بهار آشکار می‌شود، در حقیقت از چهره‌ات پرده بر می‌داری (شاعر زیبایی بهار را به آشکارشدن چهره خداوند تعبیر کرده است).
- **دستور** «پدیدار» در مصراع نخست مسدّ است. «آیی» در اینجا به معنی «می‌شود» و فعل استنادی است.
- **مفهوم** ستایش پرورده‌گار؛ تجلی زیبایی خداوند در زیبایی‌های جهان

عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

## فروغ رویست اندازی سوی خاک

- فروغ، روشنایی، پرتو / عجایب نقش‌ها، نقش‌های عجیب
- دوشنایی و پرتوی از چهره‌ات به سوی خاک می‌اندازی و نقش‌های عجیبی بر خاک ایجاد می‌کنی.
- **واح آرایی** تکرار مصوت / و /
- **دستور** ترکیب «عجایب نقش‌ها»، ترکیب وصفی مقلوب است؛ یعنی جای موصوف و صفت در آن عوض شده (نقش‌های عجایب). علاوه بر آن یک ویرگی دیگر هم دارد؛ و آن مطابقت صفت و موصوف از نظر عدد (مفروض و جمع بودن) است. در فارسی امروز حتی اگر موصوف جمع باشد صفت را مفرد می‌آوریم؛ پس از خوب. اما در گذشته‌گاهی این دو مطابقت داشتند؛ انگار بگویند پس از خوب! کاربرد نقش‌های عجایب به جای نقش‌های عجیب هم به همین شکل است.

- اهمیت املایی** «فروغ»

- دکتر** «سوی خاک» ردیف و «اندازی / سازی» قافیه‌اند.

- مفهوم** ستایش پرورده‌گار؛ تجلی زیبایی خداوند در زیبایی‌های جهان

از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

## گل از شوق تو خندان در بهار است

- گل به خاطر شوق تو است که در بهار می‌خنده و شکوفا می‌شود؛ و به این دلیل است که گل رنگارنگ است.
- **تفصیل** جان‌بخشی به گل / **کتاب** «خندان شدن گل» کنایه از شکفتون / **حسن تعلیل** ذکر علتی شاعرانه و غیرواقعی برای شکفتون گل
- **دستور** ضمیر پیوسته «ش» در «آن‌ش» به معنی «برای او» آمده و نقش متمم را دارد («برای» حرف اضافه است). در واقع «از آتش رنگ‌های بی‌شمار است = از آن جهت برای او رنگ‌های بی‌شمار است = به این دلیل است که رنگارنگ است».
- **مفهوم** ستایش پرورده‌گار؛ علت و دلیل بودن خداوند برای همه‌چیز

## ادیبانه!

### حسن تعلیل

حسن تعلیل یعنی ذکر علتی شاعرانه و غیرواقعی برای چیزی که دلیلی منطقی یا علمی دارد. برای مثال فرض کنید روز امتحان است و ناگهان باران شروع به باریدن می‌کند. شما به دوستان احمد رو می‌کنید و می‌گویید: «ایرانی آسمون دارن به حالمون گریه می‌کنن احمد!» روشن است که دلیل واقعی بارش باران، گریه کردن ابرهای آسمان به حال شما و احمد نیست! بلکه این مستله دلیلی علمی دارد. در حقیقت شما از آرایه حسن تعلیل استفاده کردید. در مواجهه با حسن تعلیل همواره با دو چیز روبرو هستیم: یکی مستله یا سؤال و دیگری دلیلی شاعرانه و غیرواقعی که برای آن ذکر می‌شود.

**مثال ۱.** خاک بغداد به مرگ خلفاً می‌گرید ورنهاین شطروان چیست که در بغداد است؟

توضیح: شاعر برای جازی بودن رود دجله در بغداد، دلیلی شاعرانه ذکر می‌کند: بغداد برای خلیفه‌هایی که مرکز حکومتشان آن‌جا بوده و حالا مرده‌اند، گریه می‌کند!

**مثال ۲.** به یک کرشمه که در کار آسمان کردی هنوز می‌پرد از شوق، چشمِ کوکب‌ها

توضیح: شاعر برای چشمکزدن ستاره‌ها دلیلی شاعرانه ذکر می‌کند: از شدت شوق پلکِ چشم ستاره‌ها می‌پردا!

هر آن وصفی که گوییم، بیش از آنی یقین دام که بی‌شک، جان جانی

هر وصفی که از تو کنم، نافق است و تواز آن بیشتری. مطمئنم که تو بی‌هیچ شکی، مرکز و حقیقتِ روحی (روح، حقیقت و عامل زندگی) بخش جسم است. حال اگر خود روح را یک جسم در نظر بگیریم، خدا حقیقت و روح آن است؛ برای همین است که شاعر خداوند را جان جان خطاب کرده است.

**دستور** «ی» آخر هر دو مصراع نقش فعل اسنادی را دارد: بیش از آنی **← بیش از آنی** یعنی «بیش از آن» و «جان جان» نقش مسند را دارند.

**اهمیت املایی** وصف (هم‌ریشه با توصیف)

**مفهوم** ستایش پروردگار؛ غیرقابل توصیف بودن خداوند، حقیقت هستی بودن خداوند

نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی تو دانی و تو دانی، آن‌چه خواهی

خدایا! من هیچ‌چیز نمی‌دانم. تنها تو بی که از خواست خود آگاهی.

**تکرار** نمی‌دانم، تو، دانی

**دستور** بیت از شش جمله تشکیل شده است: نمی‌دانم / نمی‌دانم / الهی / تو دانی / و تو دانی / آن‌چه خواهی.

**مفهوم** ابراز عجز در برابر خداوند، ناآگاهی انسان از خواست خداوند

«عطار نیشابوری، الهی نامه»

## این یه نکته رو هم یاد بگیری چیزی نمی‌شه!

در گذشته رسم بود که شاعران و نویسندهای کتابخان را با نام خداوند و با وصف او آغاز می‌کردند و در همان بیت‌های آغازین، قدرت، بخشندگی و بخشایندگی پروردگار را می‌ستورند. به این وصفها تحمیدیه می‌گویند.

برای مثال شاهنامه فردوسی این‌گونه آغاز می‌شود:

«به نام خداوند جان و خرد

خداوند روزی ده رهنما!»



# ادبیات تعلیمی

فصل ۱

## چشممه و سنگ درس یکم



گشت یکی چشممه ز سنگی جدا

غللهزن، چهره‌نما، تیزپا

- غللهزن، شوروغوغانان (غلله، شوروغوغ) / چهره‌نما، همراه با خودنمایی / ○ تیزپا، شتابنده، سریع  
● چشممه‌ای، شوروغوغانان، با خودنمایی و تند و شتابنده از سنگی جدا شد و جاری گشت.
- تشخیص** جان‌بخشی به چشممه
- دستور** غللهزن و چهره‌نما صفت فاعلی مرکب مُرّخم هستند (غللهزننده، چهره‌نماينده). تیزپا نیز صفت مرکب است ولی مُرّخم نیست. / کل بیت از یک جمله تشکیل شده است.

### ادیبانه!

تشخیص (جان‌بخشی) یعنی قائل شدن خصوصیات و ویژگی‌های انسانی، برای غیر انسان.

مثال ۱، ماه از سیاه‌کاری‌های انسان شرمگین شده بود.

توضیح: «شرمگین شدن» صفت انسان است که به «ماه» نسبت داده شده؛ پس تشخیص داریم.

مثال ۲، کشتی‌شکستگانیم، ای باد شرطه، برخیز باشد که باز بینیم، دیدار آشنا را

توضیح: شاعر با باد شرطه (باد موفق) سخن می‌گوید و از او می‌خواهد که برخیزد. مخاطب قراردادن اشیای بی‌جان نیز خود تشخیص است (انگار که آن‌ها می‌توانند حرف ما را بشنوند و به آن عمل کنند!).



### مُرّخم

### ادیبانه!

مُرّخم یعنی کوتاه‌شده. صفت مُرّخم صفتی است که بخشی از آن حذف شده باشد؛ برای مثال، «غللهزن» و «چهره‌نما» در اصل «غللهزننده» و «چهره‌نماينده» بوده‌اند.

صفت فاعلی صفتی است که به انجام‌دهنده کاری تعلق می‌گیرد.

صفت‌هایی که از «بن مضارع + نده» تشکیل می‌شوند غالباً صفت فاعلی‌اند.

مثال، گوینده، دونده، شنونده و ...

صفت مرکب (مثل «اسم مرکب») از دو بخش یا جزء معنادار تشکیل شده است: غلله + زن / چهره + نما / تیز + پا





## گاه چو تیری که رود بر هسdf

گه، گاه، گاهی

- گاهی همانند صدف کف بر دهان می‌آزو و در خود می‌پیچید و گاه مثل تیوی که مستقیم به سمت هدف حرکت کند، به سرعت مسیوش را طی می‌کرد.
- چشمه به صدف؛ چشمه به تیر / **جناس ناقص** صدف، هدف
- **تشیه**
- **دستور** «برزدن» فعل پیشوندی است.

## تاج سر گلبن و صحرا، منم

گفت: درین معركه، يكتا منم

- معركه، میدان جنگ، جای نبرد / **يكتا، يگانه، بي همتأ** / **گلبن**، بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل / **صحرا**، دشت
- چشمه می‌گفت که در این غوغای من یگانه و بی‌همتایم و **تاج سر بوته‌های گل** و دشت هستم.
- **تشیه** من (چشمه) به سر / **تشیه** جان‌بخشی به گلبن و صحرا / **كتبه** «تاج سر کسی بودن» کنایه از عزیز و محترم‌بودن برای کسی
- **تاج رایی** واج **من** / در کثار واج **من** / به دلیل یکسان‌بودن این هر دو واج از نظر شیوه تولیدشان، بر تأثیر این واج آرایی می‌افزاید.
- **دستور** «من» در هر دو مصraع نقش «مسند» دارد. / بیت از سه جمله تشکیل شده است:

گفت: در این معركه، يكتا من هستم. **تاج سر گلبن و صحرا من هستم.**

۳

۲

۱

**تفهوم** غرور و خودبینی، ادعای یگانگی و یکتایی کردن

## ادیبانه!

### • اجزای جمله •

می‌دانید که هر جمله‌ای از نهاد و گزاره تشکیل می‌شود. نهاد، جزئی است که جمله درباره آن خبری می‌دهد و گزاره خبری است که درباره نهاد داده می‌شود.

مثال، اصغر هر روز سه مرتبه مسوک می‌زند.

نهاد گزاره

گزاره خود می‌تواند علاوه بر فعل اجزای مختلفی داشته باشد. این اجزا عبارات‌اند از:

(۱) مسند، بعضی از افعال بر انجام‌گرفتن عملی دلالت دارند (رفت، کشت): اما برخی افعال بر هیچ عمل خاصی دلالت نمی‌کنند و صرفاً یک حالت یا ویژگی را به یکی از اجزای جمله نسبت می‌دهند (است، بود). به این افعال، «فعل استنادی» و به آن حالت یا ویژگی، «مسند» گفته می‌شود.

مثال، اصغر خوش‌اخلاق است.

نهاد مسند فعل استنادی

(۲) مفعول، گروهی اسمی است که فعل یا عملی بر روی آن انجام می‌پذیرد و بعد از آن نشانه «را» می‌آید یا می‌تواند بیاید.

مثال، اصغر دهانش را بست.

نهاد مفعول فعل

(۳) متمم، گروهی اسمی است که بعد از حرف اضافه (حروفی مانند: از، در، با، تا، به، برای، الی، بدون، بهر، اندر، جز، چون، علیه، مانند و ...) می‌آید.

مثال، معلم درس هفت‌پیش را از اصغر پرسید.

نهاد مفعول متمم فعل



## چون یَدِم، سبزه در آغوش من

چون، هنگامی که

- هنگامی که به سرعت می‌ذدم (جاری می‌شوم) سبزه‌ها در آغوش من اند و بر سر و شانه‌هایم بوسه می‌زنند.

**تشیه** جان‌بخشی به چشمه و سبزه / **جناس ناقص** سر، بر / **ناسب آغوش، سر، دوش** / **واج رایی** تکرار صامت / ب / **تفهوم** غرور و خودبینی

## چون بگشایم ز سر مو، شگن

ماه ببیند رخ خود را به من

بگشایم، باز کنم (از مصدر گشودن) / **شکن**، پیچ و خم زلف

- هنگامی که پیچ و تاب موهایم را باز می‌کنم (صف و بدون موجم)، ماه چهره خود را در من می‌بیند.

**تشیه** جان‌بخشی به چشمه و ماه / «گشودن شکن از مو» در این جا کنایه از «صف و آرامشدن آب»

**تفهوم** غرور و خودبینی



### قطرة باران، که درافتند به خاک

زو بدمد بس گهر تابناک

- زو، از او / دمیدن، روییدن / بس، بسیار / گهر، گوهر، جواهر / تابناک، درخشان
- قطرة بارانی که وقتی بر خاک می‌افتد، از او جواهرات درخشان (گل‌ها و گیاهان) بسیار می‌روید (ادامه معنی در بیت بعد)، استعاره «گهر» استعاره از گل‌ها و گیاهان
- دستور درافتادن فعل پیشوندی است.

### این یه نگه روه هم یاد بگیری چیزی نمی‌شه!

حتماً دیده‌اید که خیلی بیت‌ها نصفه‌نیمه تمام می‌شوند و ادامه‌شان در بیت بعدی می‌آید! مثل همین بیت بالا به چنین بیت‌هایی «موقوف‌المعانی» گفته می‌شود. توجه داشته باشید که موقوف‌المعانی، آرایه‌ای نیست! صرفاً یک ویژگی دستوری است که به ناتمام‌بودن بیت از نظر دستوری اشاره دارد.



از خجلی سمر به گریبان بزد در بز من، ره چوبه پایان بزد

ره، راه / خجلی، خجالت، شرم‌گذگی / گریبان، یقه

- هنگامی که راهش در آغوش من به پایان می‌رسد، از خجالت و شرم، به فکر فرو می‌رود (که چه قدر حقیر است).
- کتابه «سر به گریبان بردن» کتابه از به فکر فروختن، در اندیشه شدن / تشخیص جان‌بخشی به قطرة باران
- دستور «خجلی» اسم و مشتق است: خجل (صفت) + ی
- معنوم (به همراه بیت قبلی) غرور و خودبینی

ابر، ز من، حامل سرمایه شد باع، ز من، صاحب پیرایه شد

حامل، حمل‌کننده، دربردارنده / پیرایه، زیور

- ابر به خاطر وجود من دارای باران شده است و باع به خاطر من است که صاحب زیوری چون گل‌هاست.

تشخیص جان‌بخشی به ابر و باع / استعاره سرمایه استعاره از باران و پیرایه استعاره از گل و گیاه / لاج‌آراب تکرار صامت / در مصراع نخست دستور هر مصراع از یک جمله سه‌جهزئی با مستند تشکیل شده است و «ز من» در هر دو مصراع، متمم قیدی و قابل حذف است.

معنوم غرور و خودبینی

### • انواع متمم

### ادیبانه!

متمم‌ها را می‌توان به سه دستهٔ عمدۀ تقسیم کرد:

۱) متمم فعلی: متممی است که معنای فعل را کامل می‌کند و فعل به آن نیاز دارد. متمم‌های فعلی همواره حرف اضافه مخصوص به خود دارند: مثال ۱، اصغر از گربه می‌ترسد. ترسیدن هم به فردی احتیاج دارد که بترسد (نهاد)، هم به چیزی که بترساند (متمم فعلی). حرف اضافه مخصوص ترسیدن، «از» است.

مثال ۲، اصغر به شجاعت‌ش می‌نازد. نازیدن، هم به فردی احتیاج دارد که بنازد (نهاد)، هم به چیزی که فرد به آن بنازد (متمم فعلی). حرف اضافه مخصوص نازیدن، «به» است.

۲) متمم قیدی: متمم قیدی نیز معنای فعل را کامل می‌کند؛ اما از نظر دستوری حضورش ضروری نیست و می‌توان آن را حذف کرد. متمم قیدی حرف اضافه اختصاصی ندارد.

مثال ۱، اصغر با دوچرخه به مدرسه رفت. در این جا کلمات دوچرخه و مدرسه اگرچه معنای فعل را کامل می‌کنند، حضورشان ضروری نیست. رفتن صرفاً به یک رونده احتیاج دارد. این‌که با چی و با کی و از کجا به کجا رفت توضیحات اضافه‌ای هستند که حکم قید را دارند.

مثال ۲، اصغر با چوب سر اکبر را شکست. در این جا چوب اگرچه معنایی به فعل اضافه می‌کند، ضروری نیست. شکستن به عامل احتیاج دارد (نهاد) و به چیزی که بشکند (مفعول) و این‌که با چه چیزی این عمل انجام شود توضیح اضافه و قابل حذف است.

۳) متمم اسمی: متمم اسمی یک تفاوت مهم و اصلی با دو متمم یادشده دارد و آن این است که اصلاً ربطی به فعل ندارد! می‌آید تا معنای اسمی را که پیش از خودش آمده کامل کند.

مثال ۱، نفرت از اصغر بی‌دلیل بود. در این جا اصغر معنای نفرت را کامل می‌کند (نفرت از کی؟ از اصغر!) و ربطی به فعل ندارد.

مثال ۲، کنک خوردن اصغر از معلم دل کلاس را خنک کرد. در این جا نیز معلم معنای کنک خوردن را کامل می‌کند (کنک خوردن از کی؟ از معلم!) و ربطی به فعل جمله ندارد.





## گل، به همه رنگ و برازندگی می‌کند از پرتو من زندگی

- به همه، با همه / **برازندگی**، شایستگی، لیاقت / **پرتو**، روشنایی، تأثیر گل با همه زیبایی و شایستگی‌اش، از تأثیر من زنده است.

**تئحیص** **جان‌بخشی** به گل / **داج آلبی** تکرار صامت‌های من، اگر

**تفهیم** غرور و خودبینی

## در بنین این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

- بن، بیخ و بنیاد، ریشه (در اینجا، یعنی زیر) / **نیلوفری**، صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، رنگ نیلوفر، لاچرودی؛ در متن درس مقصود از «پرده نیلوفری» آسمان لاچرودی است. / **همسری**، برابری

- **زیر** این آسمان که چون پرده‌ای لاچرودی است، چه کسی می‌تواند با من رقابت و برابری کند؟

**استعاره** پرده‌نیلوفری استعاره‌از آسمان / **کتابه** «همسری‌کردن» کنایه‌از رقابت‌کردن و برابری جستن؛ «بن پرده‌نیلوفری» (زیرآسمان) کنایه‌از سرتاسر جهان پرسش انکاری مقصود چشمکه این است که در زیر این آسمان کسی وجود ندارد که بتواند با من رقابت کند.

**تفهیم** غرور و خودبینی، ادعای یگانگی و یکتاپی کردن

## ادیبات!

### پرسش انکاری

پرسش انکاری نوعی پرسش است که در آن گوینده به ظاهر سؤالی می‌پرسد، اما در واقع خودش جواب آن را می‌داند و مقصودش یک جمله خبری منفی با معنای عکس پرسش است. برای مثال فرض کنید به خانه می‌روید و از پدرتان پولی می‌خواهید؛ پدرتان می‌گوید: «مگه من عابریانک؟» روشن است که او خود پاسخ این سؤال را می‌داند. او در واقع از یک پرسش انکاری استفاده کرده است: «من عابریانک نیستم». یا فرض کنید که به خانه می‌روید، ناهار را نوش جان می‌کنید و یک ساعت بعد در حالی که مشغول دستبردزدن به یخچال هستید، مادرتان دستگیرتان می‌کند: «مگه تو خرسی که انقد می‌خوری اصغر؟». این جانیز پایی یک پرسش انکاری در میان است: «تو که خرس نیستی اصغر!». توجه داشته باشید که پرسش انکاری باید حتماً با فعل مثبت طرح شود و اگر فعل به صورت منفی باشد، پرسش از نوع تأکیدی است. مثلاً اگر مادرتان به جای خرس خطاب کردن شما، گفته بود: «مگه تو ناهار نخوردی اصغر؟»، این پرسش از نوع تأکیدی بود، نه پرسش انکاری.



## زین نمط آن مستشده از غرور رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

- نمط، روش، نوع / **مبدأ**، محل آغاز، در اینجا به معنی «سرچشمه»

- آن چشمکه که از غرور مست شده بود، این‌گونه حرکت کرد و وقتی کمی از سرچشمه‌اش دور شد (ادامه معنی در بیت بعد)،

**تئحیص** **جان‌بخشی** به چشمکه / **کتابه** «مستشدن یا مستبودن از غرور»، کنایه از نهایت غرور

**دسویز** بیت موقوف‌المعانی است (ادامه آن در بیت بعد آمده است).

**اهمیت املایی** نمط، مبدأ

## دید یکی بحر خروشندهای سهمگینی، نادره‌جوشندهای

- بحر، دریا / **خروشنده**، آن که می‌خروشد، فریادکش، خروشان / **سهمگن**، سهمگین، ترسناک (سهم، ترس) / **نادره**، بی‌مانند، کم‌نظیر دریایی خروشان و ترسناک را دیده که با شدتی کم‌نظیر می‌جوشید و موج می‌زد.

**داج آلبی** تکرار صامت‌های من، ای

**دسویز** خروشنده و جوشنده صفتی فاعلی و ساخت آنها مشتق است. / کل بیت یک جمله است.

**اهمیت املایی** سهمگن (هم‌ریشه با سهم، سهمگین)

## نعره بـراوردـه، فـلـکـ کـرـ دـیدـه سـیـهـ کـرـ

- نعره، فریاد / **فلک**، آسمان / **زهره**، پوستی کیسه‌مانند که به جگر چسبیده است (مجازاً به معنی جرأت).

- دریا فریاد می‌کشید و گوش آسمان را با فریادهایش کر می‌کرد و چشم‌ها را سیاه کرده و همه را به شدت ترسانده بود.

**تئحیص** **جان‌بخشی** به آسمان و دریا / **کتابه** «زهره‌در» (زهره‌درنده) کنایه از ترسناک



## راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل، پله

- راست، درست، کاملاً / یله، رها، آزاد (یله‌دادن، تکیه‌دادن، رهاکردن)
- دریا درست و کاملاً مانند یک زلزله بود و تنش، به تن ساحل تکیه داده بود (یا: خود را در آغوش ساحل رهاکرده بود).
- تشبیه** دریا به زلزله / **تشفیف** جان‌بخشی به دریا و ساحل / **تکرار** تن
- دستور** «راست» قید است.

## چشمۀ کوچک چو به آن جا رسید وان همه هنگامۀ دریا بدید

- هنگامه، غوغاء، داد و فریاد، شلغوغی، جمعیت مردم
- هنگامی که چشمۀ کوچک به آن جا رسید و آن‌همه غوغاء و داد و فریاد دریا را دید (ادامه معنی در بیت بعد)،
- تشفیف** جان‌بخشی به چشمۀ
- دستور** بیت موقوف‌المعانی است (ادامه معنی در بیت بعد).

## خواست کزان ورطه، قدم درکشد خویشتن از حادثه برتر کشد

- ورطه، زمین پست، مهلهکه، هلاکت / قدم درکشیدن، عقرب‌رفتن، خود را عقب‌کشیدن
- خواست که خود را از آن مهلهکه و جای خطرناک، عقب‌بکشد و خود را از حادثه‌ای که بر سر راهش بود (پیوستن و ریختن به دریا) نجات دهد (ادامه معنی در بیت بعد)،

**دستور** «درکشیدن» فعل پیشوندی است.

**اهمیت املایی** ورطه، حادثه (هم‌رسیه با حوادث، احداث)

## لیک چنان خیره و خاموش ماند

- خیره، سرگشته، حیران، فروماده، لجو، بیهوده / **خاموش**، ساكت
- اما آن چنان سرگشته و ساكت ماند که از آن‌همه سخنان شیرین و گوناگونی که می‌گفت چیزی نماند و او صرفاً به شنوونده فریادهای دریا تبدیل شد.
- تشفیف** جان‌بخشی به چشمۀ / **حس‌آمیزی** شیرین‌سخنی / **محاج** گوش مجاز از شنوونده

«نیما پوشیج (علی اسفندیاری)»

• **حس‌آمیزی**

حس‌آمیزی یعنی در هم آمیختن دو یا چند حس. مثلاً وقتی می‌گویید: «انقد خوب توضیح داد که گرفتم مطلبو» شما از کلمه‌ای که مربوط به **حس لامسه** است (گرفتن) برای چیزی استفاده کرده‌اید که به **حس شناوی** مربوط می‌شود (مطلوب) و در حقیقت دو **حس** را با هم مخلوط کرده‌اید. وقتی می‌گویید: «فلانی جیغ بنفس می‌کشید» جیغ به **حس شناوی** مربوط است و بنفس به **حس بینایی**. مثلاً کمن ادبی ترش می‌شود این بیت هافظ (که در آن، دیدن صدا **حس‌آمیزی** است).

**مثال ۱:** از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر یادگاری که در این گنبدِ دوار بهماند

یا این سطوها از سه راب سپهri: «قصه رنگی روز / می‌رود رو به تمام!» (که در آن، رنگی‌بودن قصه **حس‌آمیزی** است). نکته، در **حس‌آمیزی** گاهی صرفاً یک کلمه مربوط به یک **حس خاص** است و کلمه دیگر به هیچ‌کدام از حواس پنج‌گانه مرتبط نیست؛ بلکه با قوای ادراکی دیگری دریافت می‌شود. مثلاً در ترکیب «فریب آبی رنگ»، آبی رنگ مربوط به بینایی است، اما فریب را با هیچ‌یک از حواس پنج‌گانه درک نمی‌کنیم، بلکه آن را با قوای عقلانی خود می‌فهمیم.



## ادیبانه!

- حس‌آمیزی یعنی در هم آمیختن دو یا چند حس. مثلاً وقتی می‌گویید: «انقد خوب توضیح داد که گرفتم مطلبو» شما از کلمه‌ای که مربوط به **حس لامسه** است (گرفتن) برای چیزی استفاده کرده‌اید که به **حس شناوی** مربوط می‌شود (مطلوب) و در حقیقت دو **حس** را با هم مخلوط کرده‌اید. وقتی می‌گویید: «فلانی جیغ بنفس می‌کشید» جیغ به **حس شناوی** مربوط است و بنفس به **حس بینایی**. مثلاً کمن ادبی ترش می‌شود این بیت هافظ (که در آن، دیدن صدا **حس‌آمیزی** است).
- مثال ۱:** از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر یادگاری که در این گنبدِ دوار بهماند
- یا این سطوها از سه راب سپهri: «قصه رنگی روز / می‌رود رو به تمام!» (که در آن، رنگی‌بودن قصه **حس‌آمیزی** است).
- نکته، در **حس‌آمیزی** گاهی صرفاً یک کلمه مربوط به یک **حس خاص** است و کلمه دیگر به هیچ‌کدام از حواس پنج‌گانه مرتبط نیست؛ بلکه با قوای ادراکی دیگری دریافت می‌شود. مثلاً در ترکیب «فریب آبی رنگ»، آبی رنگ مربوط به بینایی است، اما فریب را با هیچ‌یک از حواس پنج‌گانه درک نمی‌کنیم، بلکه آن را با قوای عقلانی خود می‌فهمیم.

## گنج حکمت خلاصه‌دانش‌ها

دانشمندی در بیابان به چوپانی رسید و به او گفت: چرا به جای تحصیل علم، چوپانی می‌کنی؟  
چوپان در جواب گفت: آن‌چه خلاصه دانش‌های است، یاد گرفته‌ام.

دانشمند گفت: خلاصه دانش‌ها چیست؟

چوپان گفت: پنج چیز است:

- (۱) تا راست، تمام نشده، دروغ نگویم.
- (۲) تا مالِ حلal تمام نشده، حرام نخورم.
- (۳) تا از عیب و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم نگویم.
- (۴) تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نرم.
- (۵) تا قدم به بهشت نگذاشتیم، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم.

دانشمند گفت: حقاً که تمام علم را دریافته‌ای؛ هر کس این پنج خصلت را داشته باشد، از آبِ حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است.

تحصیل، فراهم‌کردن، جمع‌کردن، اندوختن / حقا، به راستی، واقع، قسم به حق / خصلت، ویژگی، صفت، عادت / حکمت، دانش، علم، خرد / سیراب، سیرشدۀ از آب، بُر، اشباع

**تشبیه** حقیقت علم و حکمت به آب (اضافه تشبیه‌ی) / **تضاد** راست ≠ دروغ؛ حلال ≠ حرام

# درس دوم

## از آموزش نحو مدار



تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده باش. به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندمنمای جوپروش نباشی.

میاسا، آسوده نباش، فارغ نباش / نمودن، نشاندادن

- تا می توانی به نیکی کردن بپرداز و خود را با نیکی و نیکوکاری به مردم نشان بده و وقتی خودت را این‌گونه نشان دادی، واقعاً برخلاف این نباش. سعی کن ظاهر و باطن مثل هم باشد (سخن و باورت یکی باشد) تا ریاکار نباشی.

کلمه «گندمنمای جوپروش بودن» کنایه از حیله‌گری در خرید و فروش یا کنایه از ریاکاری (این کنایه به صورت ضربالمثل درآمده است). / **نناس** گندم، جو دستور نیکوکار، گندمنما و جوپروش همگی از لحاظ ساخت مرکب‌اند / میاسا، مباش، مگو و مدار، همگی فعل نهی هستند و معادل «نیاسا، نباش، نگو، ندار» (در گذشته در فعل نهی به جای «ن» بر سر فعل «م» می‌آورده‌اند). مصدرهای این افعال به ترتیب آسودن، باشیدن، گفتن و داشتن هستند. «نمای» فعل امر است و معادل «بنمای» (در گذشته گاهی در فعل امر، «ب» آغازین را نمی‌آورده‌اند: برو ← رو). مصدر این فعل، نمودن است.

**نیکی کردن** به دیگران، پرهیز از ریاکاری

### • تکواز

### ادیبانه!

تکواز کوچک‌ترین جزء زبان است که دارای معنا یا نقش دستوری است.

مثال، کلمه «دانش» از دو تکواز تشکیل شده است: دان (بن مضارع و دارای معنا) + یش (پسوند و دارای نقش دستوری). به همین ترتیب «دانشمند» از سه تکواز تشکیل شده است: دان + یش + مند.

تکوازها به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند:

(۱) **تکواز آزاد**، تکوازی است که می‌تواند به تنها یی به کار برود.

تکوازهای آزاد خود به دو دسته **واژگانی** (دارای معنی) و **دستوری** (دارای نقش دستوری) تقسیم می‌شوند.

مثال، باغ (تکواز آزاد واژگانی)، برای (تکواز آزاد دستوری).

۲) تکواز وابسته، تکوازی است که باید حتماً به یک تکواز آزاد اضافه شود و به تهایی به کار نمی‌رود. تکوازهای وابسته خود به دو دستهٔ اشتقاقی (تکوازی که کلمه‌ای تازه با معنایی متفاوت می‌سازد) و تصرفی (تکوازی که کلمه‌ای تازه با معنایی متفاوت نمی‌سازد) تقسیم می‌شوند.

مثال، بان (تکواز وابسته اشتقاقی)، ها (تکواز وابسته تصرفی).

SAXHTMAN واژه، اسم‌ها و همچنین صفت‌ها) از نظر ساخت (بخش‌های معنایی تشکیل‌دهنده آن‌ها) به چهار دستهٔ زیر تقسیم می‌شوند:

۱) ساده، از یک تکواز (=کوچک‌ترین واحد دارای معنا یا نقش دستوری) تشکیل شده است: کتاب، مهمان، مداد و ...

۲) مرکب، از دو یا چند تکواز معنادار تشکیل شده است: کتابخانه، مهمان‌سرا، مداداتراش و ...

نکته، برخی از تکوازها (که به آن‌ها تکواز تصرفی گفته می‌شود) در SAXHTMAN واژه تغییری ایجاد نمی‌کنند. این تکوازها در فارسی عبارات‌اند از: تر، ترین، علائم جمع (ها، ان، ات، بین و ...)، الف ندا، ی ناشناس (ی نکره)، ...

۳) مشتق، از یک تکواز دارای معنا و حداقل یک تکواز بی‌معنی (=وند) تشکیل شده است: عروسک، مهمانی، باغبان و ...

۴) مشتق‌مرکب، از حداقل دو تکواز معنی دار و حداقل یک تکواز بی‌معنی (=وند) تشکیل شده است: دوچرخه، سه‌ضلعی، دادستانی و ...

نکته مهم، تکوازهای تصرفی SAXHTMAN واژه را تغییر نمی‌دهند! برای مثال: «کم» واژه‌ای ساده است. حال اگر به آن تکواز تصرفی «تر» را اضافه کنیم، باز هم واژه‌ای ساده خواهد بود. تکوازهای تصرفی در اسامی و صفت‌های فارسی به کار می‌روند.



و اندر همه کاری داد از خویشن بده، که هر که داد از خویشن بدهد، از داور مستعنه باشد، و اگر غم و شادیت بُود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد، و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.

داد، عدالت، انصاف / مستغنى / بى نياز / تیمار، خدمت و محافظت از کسی که بیمار باشد، اندیشه (تیمارداشت، غم‌خواری، پرستاری) و در همه کارها، خودت عدالت را در حق خودت اجرا کن که هر کس خودش عدالت را در حق خودش اجرا کن، از داوری خداوند بى نياز است (نیازی نیست که خداوند عدالت را در مورد او اجرا کند) و اگر شادی و یا غمی داری، به کسی بگو که غم و شادی‌ات برایش اهمیت داشته باشد، و پیش دیگران غم و شادی خود را آشکار نکن.

نقصد غم ≠ شادی / کتابه (داد دادن) کنایه از اجرا کردن عدالت (داد از خویشن بده؛ عدالت را در حق خودت اجرا کن؛ خودت را عادلانه قضاوت کن). دستور «مستغنى» از نظر ساخت، ساده است. / «بده» و «گوی» فعل امر هستند و «مکن» فعل نهی.

اهمیت املای مستغنى (هر ریشه با استغنا)

نقدهم رسیدگی به اعمال خود پیش از مرگ، آشکارنکردن راز دل پیش ناهل، توصیه به عدالت و انصاف

و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو، که این فعل کودکان باشد. بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.

فعل، عمل، کار / محل، دروغ، بی‌اصل، ناممکن / نهاد، سرشت، خلقت، باطن / گردیدن، تغییریافتن، تحول‌یافتن (بنگردی؛ تغییر نیایی) و با هر اتفاق خوب و بدی، زود شادمان یا غمگین نشو، که این کار، کودکانه است. تلاش کن که با هر حرف بی‌اصلی حال و وضعیت تغییر نکند، زیرا انسان‌های بزرگ، با هر اتفاق درست یا نادرستی متغیر یا خشمگین نمی‌شوند.

نقصد نیک ≠ بد؛ شادان ≠ اندوهگین؛ حق ≠ باطل / کتابه (از جای شدن) کنایه از خشمگین و متغیرشدن دستور اندوهگین از نظر ساخت مشتق است. / مشو فعل نهی است و کوش فعل امر. مصدر آن‌ها به ترتیب «شدن» و «کوشیدن» است و مضارع اخباری‌شان «می‌شوی» و «می‌کوشی».

نقدهم صبوری‌ودن در برابر خوب و بد روزگار

و هر شادی که بازگشت آن به غم است. آن را شادی مشمر، و به وقت نومیدی امیدوار باش و نومیدی رادر امید بسته دان و امید رادر نومیدی.

مشمر، به حساب نیاور

و هر شادی که سرانجام به غم ختم خواهد شد، آن را شادی حساب نکن. در هنگام نامیدی بیشتر امیدوار باش و آگاه باش که نامیدی به امید و امید به نامیدی ختم می‌شود و وابسته است (جهان مدام در حال تغییر است).

نقصد شادی ≠ غم؛ امید ≠ نومیدی

دستور «بسته دان» از آخر جمله دوم حذف شده است = امید را در نومیدی بسته دان / نومیدی و امیدوار از نظر ساخت مشتق‌اند / مشمر فعل نهی است: نشمار.

نقدهم ناپایداری حال جهان، غم و شادی جهان را بی‌ارزش شمردن

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را. چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن و پیران قبیله خویش را حرمت دار و لیکن به ایشان مولع مباش تا، همچنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید.

**ضایع**، تباہ، تلف / به سزا، به طور شایسته / **قرابت**، خویشی و خویشاوندی / **مولع**، شیفتنه، بسیار مشتاق، حریص، آزمند

رنج و زحمت هیچ کسی را تباہ و تلف نکن و به شکلی سزاوار و شایسته حق شناس لطف همه باش؛ به خصوص در مورد نزدیکان خودت. به اندازاهای که می توانی به آن ها خوبی کن و به افراد سالخورده خانواده احترام بگذار، و اما نسبت به آن ها حریص نباش تا همان طور که هنر و خوبی آن ها را می بینی، عیب آن ها را هم بینی.

**دستور** در جمله نخست «رنج هیچ کس» مفعول است. حق شناس از نظر ساخت مرکب است. خاصه، به سزا و چندان از نظر ساخت مشتق هستند. «مکن و مباش» فعل نهی و «باش، کن و دار» فعل امر هستند.

**اهمیت املائی** ضایع، قرابت (نزدیکی ≠ غربت = دوری)، مولع (همروشه با ولع)

**مفهوم** احترام به پیران و بزرگان، دیدن عیب و هنر دیگران در کنار هم

و اگر از بیگانه نایمن شوی، زود به مقدار نایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

رسنن، رهاشدن

و اگر از سوی غریبه ای احساس ناامنی می کنی، به سرعت، به اندازه شدت ناامنی ات، خود را از آسیب او ایمن کن و از آموختن، احساس خجالت و سرافکنندگی نکن تا از سرافکنندگی رها شوی.

**واح آرایی** تکرار صامت / ن

**دستور** نایمن و آموختن از نظر ساخت مشتق اند: نا + ایمن، آموخت + ن / گردن» فعل امر است و «مدار» فعل نهی.

«قابوس نامه، عنصر المعالی»

### • روان خوانی خسرو •

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نهرهایش بیست بود. وقتی معلم برای خواندن انشا، خسرو را پای تخته صدا می کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، برمی داشت و صفحه سفیدی را باز می کرد و ارجالاً انسابی می ساخت و با صدای گرم و رسابه اصطلاح امروزی ها «اجرامی کرد» و یک نمرة بیست بامبلغی آفرین و احسنت تحويل می گرفت و مثل شاخ شمشاد می آمد و سر جای خودش می نشست!

**ارتجالاً**، بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعرسروden / رسا، رسانده به چیزی، بلند و موزون (برای صدا) / **مبلغی**، مقداری / **احسن**، آفرین بر تو

**تشیه** خسرو به شاخ شمشاد / **حس آمیری** صدای گرم

**دستور** «رسا» صفت فاعلی و از نظر ساخت، صفت مشتق است (بن مضارع + اغلب اوقات صفت فاعلی ایجاد می کند: گویا، شنوا، رسا، بینا و ...). ارجالاً قید است. «رسا» صفت مشتق است.

**اهمیت املائی** ارجالاً، احسن (همروشه با حسن، محاسن)

و اما سبک «نگارش» که نمی توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی نوشته؛ باید بگوییم سبک «تقریر» او در انشا تقليیدی بود کودکانه از گلستان سعدی.

**نگارش**، نوشتن / **تقریر**، بیان، بیان کردن (= تحریر، نوشتن)

**دستور** کودکانه از دو تکواز تشکیل شده است: کودک + انه (انه) خودش به تنها یک تکواز است که به اسم اضافه شده و اغلب صفت می سازد و کلماتی مثل کودکانه و مردانه، ربطی به صورت جمع این واژه ها یعنی کودکان و مردان ندارند و نیازی نیست «ه» را از آن ها جدا و تکوازی مستقل محسوب کنیم).

**اهمیت املائی** تقریر، تقليید

در آن زمان ما گلستان سعدی را از تر می کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و نصاب الصبيان<sup>۳</sup> را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می دادند. خسرو تمام درس ها را سر کلاس یاد می گرفت و حفظ می کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

از بر کردن، حفظ کردن / **نصاب الصبيان**، کتابی از «ابونصر فراهی» در آموزش لغت عربی (متعلق به ادبیات تعلیمی) / **مرور**، دوباره خوانی

**دستور** در جمله «حفظ می کرد» عبارت «خسرو تمام درس ها را سر کلاس» برای پرهیز از تکرار حذف شده است.

**اهمیت املائی** نصاب الصبيان

۱- بدخشی شاخ شمشاد را کنایه از بلندی قامت یا تفاخر کردن گرفته اند.

۲- «نصاب» به معنی میزان و حد است و «صبيان» جمع صبی به معنی کودکان. «نصاب الصبيان» در اصل برای آموزش به کودکان نوشته شده بود.

یک روز میرزا مسیح خان، معلم انشا، که موضوع «عبرت» را برایمان معین کرده بود، خسرو را صد اکرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفتر انشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشاره های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد.

اشارت، اشاره

**دستور** «گیرا» صفت فاعلی و از نظر ساخت صفت مشتق است (بن مضارع + ا).

میرزا مسیح خان سخت نزدیک بین بود و حتی با عینک دوربینی و دسته مفتولی و شیشه های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی دید و ملتافت نمی شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می خواند.

● **مفتول**، سیم، رشته فلزی دراز و باریک / ● **زنگاری**، منسوب به زنگار، سبزرنگ (شیشه های کلفت زنگاری، شیشه های ضخیم و مات) / **ملتفت**، متوجه چشم های میرزا مسیح خان به شدت نزدیک بین بود و حتی با عینک بیضی شکل و دسته سیمی اش که شیشه های ضخیم و مات داشت، به خوبی نمی توانست ببیند و متوجه نمی شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می خواند.

**دستور** واژه «سخت» قید است. / «نزدیک بین» صفت مرکب است.

**اصحیت املائی** زنگاری، ملتفت (هم ریشه با التفات)

باری خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:

«دی که از دستان به سرای می شدم، در کنج خلوتی از بَرْزَنِ، دو خروس را دیدم که بال و پر افراسته، در هم آمیخته و گُرد بِرَانگیخته‌اند...»

● **باری**، القصه، به هر حال، خلاصه / **دی**، دیروز / **دستان**، مدرسه / **سرای**، خانه / **برزن**، کوی و محله / **افراشت**، بلند کردن به هر حال خسرو انشای خود را این گونه آغاز کرد:

«دیروز که از مدرسه به خانه می رفتم، در کنج خلوت در محله، دو خروس را دیدم که بال و پرها یشان را بلند کرده و آماده جنگ و درگیری اند.»

**کتابه** «در هم آمیختن» و «گرد بِرَانگیختن» کنایه از جنگیدن و دعوا کردن (گرد و خاک هوا کردن، امروزه نیز به معنی دعواه انداختن یا قدری کردن به کار می رود).  
**اصحیت املائی** برزن

در آن زمان، کلمات «دستان» و «برزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و محاوره عادی و روزمره خود نیز آن ها را به کار می برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشم های از خوشمزگی های زنگارنگ او بود.

**متداول**، معمول، مرسوم / **محاوره**، گفت و گو  
**تشیه** خوشمزگی به چشمها / **کتابه** «زنگارنگ» کنایه از گوناگون / **حس آمیزی** خوشمزگی های زنگارنگ

انشای ارجالی خسرو را عرض می کرد، دنباله اش این بود:

«یکی از خروسان ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به سدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسليم اختیار کرده و مخدول و نالان استرحام می کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می گرفت که «پولاد کوبند آهنگران».

صدمت، صدمه، کوفتگی، آسیب / ● **لاجرم**، ناچار، ناگزیر / **غالب**، پیروز / **حریف**، رقیب / ● **مغلوب**، شکست خورده / ● **مخدول**، خوار، زیون گردیده / ● **استرحام**، رحم خواستن، طلب رحم کردن / **می گوفت**، می گویند، ضربه می زد / **پولاد**، فولاد، آهن

● یکی از خروس ها ضربه ای سخت بر چشم رقیبیش وارد ساخت: چنان ضربه ای که جهان پیش چشم آن نامدار سیاه شد (چشم او کور شد). خروس شکست خورده به ناچار تسليم شد و از میدان جنگ فرار کرد. اما خروس پیروز حرکتی ناجوانمردانه و مخالف با آیین جوانمردی کرد. بر رقیب شکست خورده اش که تسليم شده بود و خوار و نالان، طلب رحم می کرد، رحم نیاورد و او را آن چنان کویند که آهنگران فولاد را می کوبیندا

**تشیه** کویند خروس غالب بر خروس مغلوب به پولاد کویند آهنگران (تشیه مرکب) / **کتابه** «سیاه شدن جهان در چشم کسی» در اینجا کنایه از کور شدن؛<sup>۱</sup> «سپرانداختن» کنایه از تسليم شدن؛ «مناسب حال درویشان» کنایه از جوانمردانه بودن (این کنایه از حکایت «جدال سعدی» با مدعی در گلستان نقل شده است و کل انشای خسرو نیز تحت تأثیر همان حکایت است). / **تفسین** «جهان تیره شد پیش آن نامدار» تضمین از فردوسی<sup>۲</sup>؛ «پولاد کوبند آهنگران»<sup>۳</sup> تضمین از فردوسی

**اصحیت املائی** صدمت (هم ریشه با صدمه، مصدوم)، لا جرم، غالب، مغلوب (هم ریشه با غله)، غالب را با قالب به معنی چهارچوب اشتباه نگیرید، و مغلوب را با مغلوب به معنی قلب شده و جایه جاشده، مخدول (هم ریشه با خذلان)، استرحام (هم ریشه با رحم)، عمل (با امل به معنی آرزو اشتباه نگیرید).

۱- گاهی اوقات کنایه از نهایت اندوه نیز می تواند باشد.

۲- در اغلب نسخه های شاهنامه این مصراع به صورت «سیه شد جهان پیش آن نامدار» ضبط شده است.

۳- چنانش بکویند به گرز گران / که پولاد کوبند آهنگران

دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروسی مغلوب را با دشنهای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آن‌گاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سوای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب‌ونرم.

برق، رعدوبرق، آذرخش / **مغلوب**، شکست‌خورده / **دشنه**، چاقو، خنجر / **برهایدم**، رها کردم، آزاد ساختم / **بسمل کردن**، سر جانوری را بریدن، از آن جا که مسلمانان هنگام ذبح جانور «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌گویند، به همین دلیل، به عمل ذبح کردن «بسمل کردن» نیز می‌گویند. / هر دوان، هر دو / **هلیم**، غذایی که از گندم پوست‌کنده و گوشتش می‌پزند.

دیگر صبرم برای مشاهده آن صحنه به پایان رسید. به سرعت مانند برق آسمان به وسط میدان جنگ دو خروس پریدم و اول خروس شکست‌خورده را چاقویی که در جیب داشتم، از رنج و عذاب راحت کردم و حلالش کردم. سپس به سراغ خروس سنگدل رفتم و برای مجازات کار ناجوانمردانه‌اش، سرش را از تن جدا کردم و او را نیز سر بریدم تا مایه عبرت دیگران شود. سپس هر دو را به خانه بردم و از آن‌ها هلیمی خوشمزه درست کردم.

**تشبه** خرسو به برق / **جنس ناقص** میان، میدان / **کابله** «سنگدل» کنایه از بی‌رحم؛ «چرب‌ونرم» کنایه از خوشمزه **اهمیت املایی** حلال (با هلال اشتباه نگیرید)، بسمل، هلیم (نوشتن آن به صورت هلیم نیز صحیح و رایج است).

مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش

خسروانی، منسوب به خسرو، شاهانه / **خورش**، غذا، خوارک / **خسروانی خورش**، خورش و غذای شاهانه

غذایی جز غذای شاهانه (یا غذایی که خسرو درست کرده است) نخور که جانت با چنین غذایی پرورش می‌یابد.

**ایهام** خسروانی: ۱- شاهانه، ۲- غذایی که خسرو آن را درست کرده است! / **تناسی** مخور، طعمه، خورش / **تکرار** خورش

**دسور** در مصraig دوم ضمیر پیوسته «ت» جایه‌جا شده است (جهش ضمیر) و در حقیقت مضافق‌الیه «جان» بوده است: جان یابدت پرورش ← جانت پرورش یابد. واژه «خسروانی» از نظر ساخت مشتق است: خسرو + انی («انی» در این کلمه و کلماتی مانند «جسمانی»، «طولانی»، «روحانی» و ... یک پسوند مستقل است و از آن + ای تشکیل نشده است).

به دل راحت نشستم و شکمی سیر نوشی جان کردم:

دمی آب‌خوردن پس از بدستگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

**بدستگال**، بداندیش، بدخواه

**کابله** یک شکم سیر نوشی جان کردن کنایه از تا حد سیری خوردن؛ آب‌خوردن کنایه از راحت و آسوده‌بودن.

با خیالی آسوده نشستم و تا شکمی سیر شود خوردم که:

یک لحظه زندگی پس از دفع دشمن از عمر هشتادساله (عمر طولانی) لذت‌بخش‌تر است (بیت از گلستان سعدی است).

**دسور** بدستگال صفت فاعلی مرکب مُرَحّم است (بدستگالنده).

**اهمیت املایی** بدستگال

**تفسیر** آسایش پس از مرگ دشمن

میرزا مسیح خان با چهره‌گشاده و خشنود، قلم آهنهای فرسوده را در دوات چرک‌گرفته شیشه‌ای فرو برد و از پشت عینک زنگاری، نوک قلم را ورانداز کرد و با دو انگشت بلند و استخوانی خود گرک و پشم سر قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت، نمرة بیست با جوهر بنفش برای خسرو‌گذاشت و ابدأ هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش مناسب حال درویشان باشد؛ دیگر این‌که، خروس غالب چه بدستگالی به توکرده بود که سر از تنش جدا کرده؟ خروس، عبرت چه کسانی بشود؟ و از همه این‌ها گذشته، اصلًاً به چه حق خروس‌های مردم را سر بریدی و هلیم درست کرده و خورده؟ خیر، به قول امروزی هاین مسائل اساساً مطرح نبود.

گشاده، خوشحال و خشنود / **دوات**، مرگ‌بдан، جوهر / **ورانداز کردن**، با دقت نگاه کردن / **طمأنینه**، آرامش، سکون و قرار / **الزام**، ضرورت، لازم‌گردانیدن، واجب‌گردانیدن

**اهمیت املایی** دوات، طمأنینه

عرض کردم حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا الای کتاب را باز کنند؛ با این حال، شاگرد ممتازی بود و از همه درس‌های حفظی بیست می‌گرفت. مگر در ریاضی که گفیتیش لنگ بود... و همین باعث شد که نتواند تصدیق‌نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

**گمیت**، اسب سرخ مایل به سیاه / **تصدیق‌نامه**، گواهی نامه

گفتم که خسرو حتی یک ذره کاغذ و یک مداد کوچک هم با خود به مدرسه نمی‌آورد و لای کتاب را هم باز نمی‌کرد. با این حال شاگردی ممتاز و موفق بود و از همه درس‌های حفظی اش نمره بیست می‌گرفت. جز در ریاضی که کارش اشکال داشت... و همین ضعف باعث شد نتواند مدرک دوره ابتدایی را بگیرد.

**کابله** «یک کف دست یا یک بند انگشت از هر چیز»، کنایه از مقدار بسیار اندک از آن چیز؛ «لنگ بودن کمیت در چیزی»، کنایه از کم‌مایه و ناتوان بودن در آن چیز.

**اهمیت املایی** گمیت، تصدیق (هم‌ریشه با صدق، صادق، تصدق، مصدق و ...)

۱- تلفظ آن به صورت گمیت نیز صحیح است.

من خانواده خسرو را می‌شناختم. آن‌ها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی‌مادر شد. پدرش آقا رضاخان توجهی به تربیت او نداشت. فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسری‌اش را از جان و دل دوست می‌داشت. دل‌خوشی و دل‌گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی با خدا، نمازخوان، مقدس. با قربان و ضده خسرو را هر روز می‌نشاند و وادار می‌کرد قرآن برایش بخواند.

اصل‌اصل‌اصل، در اصل / با خدا، مؤمن

**دستور** فعل «بود» از انتهای جمله «زنی با خدا، نمازخوان، مقدس» حذف شده است.

دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود.

علم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می‌گفت: زیاد هم می‌گفت اما به قول نظامی «خشتش می‌زد». زنگ قرآن که می‌شد، تا پایش به کلاس می‌رسید، به خسرو می‌گفت: «بچه! بخوان». خسرو هم می‌خواند. خسرو موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش‌خان آموخته بود.

خشتش می‌زد، پرحرف بود (شعرهای زیاد ولی بی‌ارزش می‌گفت) / درویش‌خان، استاد موسیقی، آهنگساز و نوازنده مشهور تار

**کتابه** خشت‌زدن کنایه از زیاد سخن‌گفتن (برگرفته از بیت نظامی) / **نامع** به بیتی از نظامی: لاف از سخن چو دُر توان زد / آن خشت بُود که پُر توان زد / **دستور** «خداداد» صفت مرکب است.

یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوان دراز از بر کلاس‌ها رد می‌شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آوازخوانی است!».

**شهناز**، یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشاهی از دستگاه شور / از پر از کنار / **عتاب کردن**، خشم‌گرفتن بر کسی، سرزنش کردن / **تلاوت**، خواندن

**ایهام تااسب** شور: ۱) هیجان و اشتیاق (معنی مقبول در بیت); ۲) نام دستگاهی در موسیقی ایرانی (در تناسب با «شهناز»)

**اهمیت املای** عتاب، تلاوت

میرزا عباس تا خواست جوابی بددهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش شش‌دانگ خواند:

اشتبه شعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق نیست تو را کزطبع جانوری

**دانگ**، بخش، یک‌ششم هر چیزی / **شش‌دانگ**، تمام و کامل (دانگ)، یک‌ششم از هر چیز، تلفظ آن به صورت ڈنگ و به معنی سهم و قسمت رایج است). / **اشتر**، شتر / **حالت**، خوشی و سرمستی / **طرب**، شادی / **کژ**، کج (کزطبع، بی‌ذوق)

میرزا عباس همین که خواست جواب بددهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز زیبا و کامل خواند: «شتر نیز از شعروخوانی عرب (حدی) به نشاط و وجود می‌آید. اگر تو این نشاط را نداشته باشی، جانور بی‌ذوقی هستی».

**دستور** «کزطبع» صفت مرکب است. / «جانور» از نظر ساخت مشتق است: جان + ور

**اهمیت املای** طرب (هم‌ریشه با مطرقب) / طبع (هم‌ریشه با مطبوع)

### این یه نکنه رو همه یاد بگیری چیزی نمی‌شه!

در گذشته در برخی کشورها مثل عربستان، برای آن‌که شترها سریع‌تر حرکت کنند، شتربان آوازی مخصوص داشت که آن را می‌خواند و شتر بر سر ذوق می‌آمد و سریع‌تر حرکت می‌کردا این آواز را حدی (حدا) می‌نامیدند (این رسم امروز نیز در بعضی مناطق پابرجاست).

سعدی در بیتی که خسرو آن را خواند، به همین آواز اشاره می‌کند و می‌گوید که حتی شتر هم موسیقی را می‌فهمد و از آن لذت می‌برد؛ پس کسی که از موسیقی لذت نمی‌برد، از شتر هم بی‌سلیقه‌تر است و در حقیقت نه تنها حیوان که حیوانی بی‌سلیقه است!



مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم بر نیاورد. خسرو هم چنان می‌خواند و مدیر از پشت در گوش می‌داد و لذت می‌برد که خود مردی ادیب و صاحبدل بود.

**صاحب‌دل**، عارف، آگاه

**کتابه** «دم برآوردن» کنایه از سخن‌گفتن (دم بر نیاورد: چیزی نگفت)، «صاحب‌دل» کنایه از بالحساس

یک روز خسرو برخلاف عادت مألف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و تئه نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردنده که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!

**مألف**، خوگرفته / **حلبی**، ورقه نازک فلزی از جنس حلب

**کتابه** «آفتاب از کدام سمت برآمده»: کنایه از نادری‌بودن و عجیب‌بودن یک اتفاق (آفتاب از کروم طرف در اومده!)

**اهمیت املای** مألف

زنگ اول نقاشی داشتیم، معلم نقاشی ما یکی از سرتیپ‌های دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می‌گفتیم. خسرو با آن‌که کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبعیعت» کشیده‌ام؛ چه طور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع‌وجور کرد و گفت: «خوب کشیدی؛ دستت خیلی قوت داره».

**ضمایم**: جمع ضمایمه، همراه و پیوست (در متن مقصود نشانه‌ای دولتی است). / **تعليقات**: جمع تعليقه، پیوست‌ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب (مقصود این جا نشانه‌ای ارتقی است). / **طبعیعت**: خو، عادت، طبع و سرشت / **قوت**: نیرو  
**همیت املایی** **ضمایم** (هم‌ریشه با ضمایمه)، تعليقات (هم‌ریشه با تعليق)، متعلق حواستان باشد که «قوت» (qut) به معنی نیرو و با «قوت» (qut) به معنی غذاشتاب نگیریدا

خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم دیدم محتوای آن، کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرbagat». معلوم شد مادربزرگش مریا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه‌ها را آورده بود. خسرو بزرگ‌ترین کوزه را که مریای به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دودستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهواردی باب دندان نصیبیش شده بود، با خوش‌رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مریا از کوزه بیرون نمی‌آمد، با سرانگشت تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذت تمام فرو می‌داد و به صدای بلند (می‌گفت: «اله! صد هزار مرتبه شکر»، که شکر نعمت، نعمت افزون کند).

رهادرد، تحفه، سوغات / **حجب**: شرم و حیا

**کاهه** «باب دندان بودن» کنایه از چیزی که با ذوق و سلیقه جور در باید / **تفمن** بخشی از یک بیت مولانا است.  
**کفر** نعمت نعمت از کفتش افزون کند

**دستور** «سرانگشت تدبیر» اضافه اقترانی است و تشخیص ندارد!

«ج» در «مرbagat» واج میانجی است و برای جلوگیری از کنار هم نشستن دو مصوت آمده است. حواستان باشد که از دید کنکور واج میانجی تکواز شمده نمی‌شود؛ یعنی مرباجات دو تکواز است. / «رهادرد» از نظر ساخت، مرکب است: ره + آورد (چیزی که از راه می‌آورند!).

**همیت املایی** **زیارت** (هم‌ریشه با زائر)، **حجب** (هم‌ریشه با محجوب، حجاب)

## ادیبانه!

### • اضافه اقترانی •

نوعی از ترکیب اضافی است که به اضافه اقترانی شباهت بسیار دارد و یادگیری آن برای اشتباه نگرفتن با اضافه استعاری (و تشخیص) در کنکور اهمیت دارد. در اضافه اقترانی بین مضاف و مضافق‌الیه رابطه «مقارنت» یا «همراهی» برقرار است و معمولاً می‌توان بین کلمه اول و دوم «به نشانه» یا «به منظور» را درج کرد. مثال، علی دست ادب بر سینه نهاد ← علی دست را به نشانه ادب بر سینه نهاد.



گفتم خسرو آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فراغرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی بزنیامد، یکی از دوستان موسیقی‌شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملی برود ...

**فیاض**: بسیار فیض‌دهنده، بسیار بخشنده / **اوان**: وقت، هنگام

**دستور** فراغرفتن فعل پیشوندی است (بن مضارع آن عبارت است از: فرا + گیر).

**همیت املایی** **فیاض** (هم‌ریشه با فیض)، اوان

خسرو بی‌میل نبود که دنبال موسیقی برود، ولی وقتی موضوع را به مادربزرگش گفت، به قول خسرو اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حالات نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیله من عالمان دین بودند». خسرو هم با آن‌که خودرو و خودسر بود، اندری مادربزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت.

**مطربی**: عمل و شغل مطرب (مطرب)، کسی که نواختن ساز و آواخواندن را پیشنهاد سازد. / **مسخرگی**: دلچکی، لطیفه‌گویی /

**خودرو**: خودرأی، خودسر، لجوح / **اندری**: پند، نصیحت

**تضمن** مصراعی از سعدی

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

همه قبیله من عالمان دین بودند

۱- این بیت که به صورت ضرب المثل هم درآمده، در حقیقت تغیریافتہ بیتی از مولانا است: «شکر قدرت، قدرت افرون کند / جبر، نعمت از گفت بیرون کند» (مثنوی معنوی، دفتر اول، ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل). اما از آن جا که در کتاب درسی چنین ذکر شده بود ما نیز در متن درس آن را تضمین گرفتیم.



رو مسخرگی پیشه کن و مطریبی آموز ۱ تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی

**دستور** «گوش اطاعت» اضافه اقترانی است و اضافه استعاری نیست. تشخیص هم ندارد! «خودرو» و «خودسر» صفت مرکب‌اند.

**اهمت املای** مطریبی (همریشه با طرب)

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس‌های هشتم و نهم (مدرسه‌ماهه کلاس بیشتر نداشت) کشتی می‌گرفت و همه را زمین می‌زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آن‌که نمره‌های دیگرش همه عالی و معدل نمره‌هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد. پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت. من دیگر او را نمی‌دیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان شُشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکی و حساسگری به قول خودش «فرو گرفت» و در چشم به هم‌زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌گردند.

شگرف، نادر و کمیاب / قوی پنجه، قدرتمند / ستودن، ستایش‌کردن / تکریم کردن، احترام‌گذاشتن (● تکریم، گرامی‌داشت)

**کتابه** «پشت را به خاک رساندن» کنایه از شکست‌دادن

**دستور** قوی پنجه صفت مرکب است. / فروکوفتن فعل پیشوندی است (بن مضارع آن عبارت است از: فرو + کوب). / بازوبند اسم مرکب است.

**اهمت املای** تکریم (همریشه با اکرم، مکرم)، برگزار شدن

ولی چه سود که «حسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند (این عین گفته خود است، در روزگار شکست و خفت) به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی‌سروصدای گوشاهی خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود».

● عنود، ستیزه‌کار، دشمن و بدخواه / ● لعب، بازی / ● لهو، بازی و سرگرمی، آن‌چه مردم را مشغول کند / ● لهو و لعب، خوش‌گذرانی / خفت، سبکی، بی‌آبرویی

**کتابه** «تنگ‌نظر بودن» کنایه از کوتاه‌نظر و حسود بودن؛ «رو نهان کردن» کنایه از خود را پنهان کردن؛ «مرد میدان نبودن» کنایه از ناتوان بودن /

**جناس ناقص** حسود، سود

**اهمت املای** عنود (همریشه با معاند)، لهو و لعب

این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید؛ «فی الجمله نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد». تریاکی و شیره‌ای شد و کارش به ولگردی کشید.

● منجلاب، محل جمع‌شدن آبهای کثیف و بدبو / فی الجمله، روی هم‌رفته، به هر جهت / ● معاصی، جمیع معصیت، گناهان / ● مُنکر، رشت، ناپسند / ● مُسکر، چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد، مثل شراب

● این شکست، یک‌دفعه او را از میدان قهرمانی به باتلاق فساد کشاند و «از همه گناهان، کار رشتی را انجام‌نده نگذاشت و هیچ شرابی را ننوشیده باقی نگذاشت»؛ معتاد شد و کارش به ولگردی کشید.

**تشیه** فساد به منجلاب (اضافه تشبیه) / **تضمین** «فی الجمله نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد» از باب دوم گلستان سعدی

**اهمت املای** منجلاب، فی الجمله، معاصی (همریشه با معصیت)، مسکر (همریشه با سکر)

روزی در خیلان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسروی مهربان و خون‌گرم، با سردی و بی‌مهری بسیار نگاهم کرد. از چهره تکیده‌اش بدیختی و سیه‌روزی می‌بارید. چشم‌های درشت و پرپروغش چون چشم‌های خشک‌شده، سرد و بی‌حالت شده بود. شیره تریاک، آن شیر بی‌باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟!

**تکیده**، لاغر و باریک‌اندام

**تشیه** چشم‌های درشت و پرپروغش به چشم‌های خشک‌شده؛ شیر بی‌باک به اسکلت / **جناس ناقص** شیره، شیر / **حس آمیزی** نگاه سرد /

**استعاره** شیر بی‌باک استعاره از خسرو

۱- این بیت را به خواجهی کرمائی و غیبد راکانی نیز نسبت داده‌اند. همچنین سید اشرف‌الدین گیلانی مشهور به نسیم شمال، شاعر طنزپرداز و مبارز عصر مشروطه نیز این مصراح را در شعری با مطلع «نه درس به کار آید و نه علم ریاضی / نه قاعده مشق و نه مستقبل و ماضی» تضمین کرده است.

از حالت پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف گویی از ته چاه در می آمد، با زهرخندی گفت: داد نزن؛ «من گوش استماع ندارم لمن تقول؟».

لمن تقول؛ برای چه کسی می گویی؟ / **زهرخند، خنده تلخ، استماع، شنیدن، گوش دادن**

**کتابه** «از ته چاه آمدن صدا، کنایه از ضعیفبودن صدا / **تضمین** «من گوش استماع ندارم لمن تقول؟» تضمین از این بیت سعدی

من گوش استماع ندارم لمن تقول؟  
بی دل گمان مبر که نصیحت کند قبول

**همیت املایی** استماع (همریشه با سمع، مستمع)، لمن تقول

فهمیدم گر هم شده است. با آن که همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمۀ ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود و می تراوید. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم. آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده است. بایام راستش نمی دانم کجاست».

گفتم: «خانه‌ات کجاست؟» آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

قضاهمی بَرَدْش تا به سوی دانه و دام  
کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید  
و بدون خدا حافظی راه خود گرفت و رفت.

قریحه، ذوق و ابتکار، استعداد شاعری / **قضا، تقدیر**

**تشیه** ذوق به چشمۀ (اضافه تشییه‌ی) / **تضمین** از سعدی:

قضاهمی بَرَدْش تا به سوی دانه و دام  
کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید

معنی بیت، کبوتری که دیگر آشیان و پناهی ندارد، تقدیر او را به سوی دانه و افتادن در دام می کشاند.

**همیت املایی** ذوق، قریحه، قضا (همریشه با قاضی، قضاوت - با غذا اشتباه نگیرید!)

از این ملاقات چند روزی نگذشت که خسرو در گوشاهای، زیر پلاسی مُندرس بی سروصدایان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

پلاس، جامۀ کم ارزش، گلیم درشت و کلفت / **مُندرس، کهنه، فرسوده**

**کتابه** «جان سپردن» کنایه از مردن

**همیت املایی** پلاس، مُندرس

عبدالحسین وجدانی

## • تست‌های فصل‌یکم

۱- در کدام‌یک از گزینه‌های زیر تعداد غلط‌های املایی کم‌تر است؟

- (۱) این شکست یکباره او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید «فی الجمله نماند از ماضی منکری که نکرد و مصکری که نخورد».
- (۲) خسرو در گوشاهای، زیر پلاسی مُندرس بی سروصدایان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.
- (۳) ولی چه سود که «حسودان تنگ‌نظر و انداز بدگهر» وی را به می و معشوق و لحو و لعب کشیدند.
- (۴) بر حریف مقلوب که تسليم اختیار کرده و مخزول و نلان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد.

۲- در کدام‌یک از بیت‌های زیر معنای کلمۀ «راست» با معنای آن در بیت «راست به مانند یکی زلزله / داده تنش بر تن ساحل، یله» یکسان است؟

- (۱) به سهرباب بر تیرباران گرفت
- (۲) پیچید و برگشت بر دست راست
- (۳) که هرگز ز ترکان چینیں کس نخاست
- (۴) مرا هدیه باید اگر گفت راست

۳- در کدام گروه از واژه‌های زیر غلط املایی وجود دارد؟

- (۱) کام و زبان، ریاق و خلاق، حامل و صاحب
- (۲) ضربه و صدمه، مأنوس و معلوم، حالت و طرب
- (۳) حادثه و ورطه، حال و نهاد، کوی و بزن
- (۴) ضمایم و تعلیقات، حجب و فروتنی، ذوق و استعداد

۴- در کدام گزینه معنای تمام واژه‌ها به درستی ذکر شده است؟

- (۱) فروغ: پرتو، غلغله: شور و غوغاء، شکن: شکست
- (۲) پیرایه: زیور، نمط: شیوه و روش، گلین: گل سرخ
- (۳) سهمگن: سنگین، خصلت: عادت، تیمار: غم‌خواری
- (۴) نهاد: سرشت، مولع: آزمند، خجلی: شرم‌نده

## ۵- با توجه به معنای ایيات در کدام گزینه غلط املایی دیده می‌شود؟

مسند جمله ورا اسناد نیست  
مبعد و آفریدگار وجود  
بپر از مبعد و برو به معاد  
مخترع هر چه وجودیش هست

- (۱) مبدع است و تابع استاد نیست
- (۲) آفریننده خزایین جود
- (۳) برگذر زین سرای کون و فساد
- (۴) مبدع هر چشمکه که جودیش هست

## ۶- معنای واژه «راست» در کدام بیت متفاوت است؟

از این برخاستی با قامت راست  
چه جای سروکه مانند روح در بدنش  
(باشگونه = وارگون)  
راست بودیم و باشگونه شدیم  
راست چون عارض گلبوی عرقکرده یار

- (۱) زمین و آسمان بهر تو آراست
- (۲) چو سرو در چمنی راست در تصور من
- (۳) تیز بودیم و کندگونه شدیم
- (۴) ژاله بر لاه فرود آمده نزدیک سحر

## ۷- در کدام یک از بیت‌های زیر همه آرایه‌های تشخیص، حسن تعلیل و کنایه وجود دارد؟

از آتش رنگهای بی‌شمار است  
غلغله‌زن، چهره‌نمای، تیزپا  
تاج سر گلبن و صحراء، منم  
ماه بیند رخ خود را به من

- (۱) گل از شوق تو خندان در بهار است
- (۲) گشت یکی چشمکه ز سنگی جدا
- (۳) گفت: درین معمرکه، یکتا منم
- (۴) چون پگشایم ز سر مو، شگن

## ۸- در کدام یک از گزینه‌های زیر حس‌آمیزی به کار نرفته است؟

که جواب تلخ گویی، تو بدین شکردهانی  
این آخون افشاران که من، هرسیح و شامی می‌زنم  
ور بگویم بازپوشان بازپوشاند ز من  
خون می‌رود از دل چون نمک‌خورد کبابی

- (۱) دلم از تو چون برنجد؟ که به وهم درنگیجد
- (۲) داتم سرآرد غصه را، رنگین برآرد قصه را
- (۳) روی رنگین را به هر کس می‌نماید همچو گل
- (۴) از خنده شیرین نمکدان دهانت

## ۹- آرایه‌های «تناسب، تشییه، ایهام، جناس» به ترتیب در کدام گزینه دیده می‌شود؟

الف) چون به بصره رسیدیم، از بر亨گی و عاجزی به دیوانگان مانند بودیم.

ب) اشتبه شعر عرب، در حالت است و طرب  
گر ذوق نیست ترا، کُطْبَعْ جانوری  
قصاصی برداش تا به سوی دانه و دام  
که جان یابد زان خورش پرورش

- (ج) کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
- (د) مخور طعمه جز خسروانی خورش
- (۱) د، الف، ج، ب (۲) ج، الف، د، ب

## ۱۰- در همه گزینه‌های زیر، آرایه عبارت «ارتجالاً انسایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی‌ها اجرا می‌کرد»، وجود دارد، به جز:

کز همه شیرین سخنی گوش ماند  
به از عمر هفتاد و هشتاد سال  
چشم‌های درشت و پروفوشن چون چشم‌های خشک شده، سرد و بی‌حالت شده بود.

- (۱) لیک چنان خیره و خاموش ماند
- (۲) دمی آبخوردن پس از بدستگال
- (۳) چشم‌های درشت و پروفوشن چون چشم‌های خشک شده، سرد و بی‌حالت شده بود.
- (۴) این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشم‌های از خوشمزگی‌های رنگارنگ او بود.

## ۱۱- در کدام یک از بیت‌های زیر حس‌آمیزی به کار نرفته است؟

اگر گلی به حقیقت، عجین آب حیاتی  
چه سود از سوز اگر چون لاله سوزی  
از تلخی پند شد پریشان  
رنگ تو ز لاله و سمن می‌شном

- (۱) من آدمی به جمالت ندیدم و نشنیدم
- (۲) ز من با شاعر رنگین بیان گوی
- (۳) مجنون چو شنید پند خویشان
- (۴) بوی دهن تو از چمن می‌شnom

## ۱۲- واژه‌های قافیه در کدام بیت از نظر «ساختمان واژه، متفاوت هستند؟

گاه چو تیری که رود بر هدف  
می‌کند از پرتو من زندگی  
رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور  
داده تنش بر تن ساحل یله

- (۱) گه به دهان برزده کف چون صدف
- (۲) گل به همه رنگ و برازنگی
- (۳) زین نمط آن مستشده از غرور
- (۴) راست به مانند یکی زلزله

## ۱۳- با توجه به معنی ایيات در کدام بیت هم‌ریشه واژه «مستغنى»، دیده نمی‌شود؟

آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند  
قصد در فقر و غنا از کف مده  
به جای من همه غم و عنای او  
(عا = رنج) او فقیر است ولیکن صفتی استغنای است

- (۱) درویش و غنی بندۀ این خاک درند
- (۲) عدل در قهر و رضا از کف مده
- (۳) غنا و شادی‌اش به جای دیگران
- (۴) او خطیب است ولیکن هنرش کم‌حرفی است

۱۴- در کدام گزینه تعداد واژه‌های مشتق بیشتر است؟

(۱) ادبی، خصلت، چهره‌نما، همسری، شیرین

(۳) حلبی، گلستان، تنگ‌نظر، خروسان، نویسنده

۱۵- مفهوم کدام بیت از دیگر آیات دورتر است؟

(۱) بر وصفی تو دستی عقلی دانا نرسد

(۲) اسرار ازل رانه تو دانی و نه من

(۳) عقلی که شود به جرعه‌ای ذرد از دست

(۴) صد مرحله زان سوی خرد خواهم شد

۱۶- کدام بیت، مفهومی متفاوت با بیت‌های دیگر دارد؟

(۱) صفات لایزالش کس ندانست

(۲) همی از نور تو عالم منور

(۳) هر آن وصفی که گویم بیش از آنی

(۴) مجلس تمام گشت و به پایان رسید عمر

هر آن وصفی که گویی بیش از آن است  
ز عکس ذات تو، آدم مصوّر  
یقین دارم که بی‌شک جان جانی  
ما هم‌چنان در اول وصف تو مانده‌ایم

۱۷- مفهوم کدام بیت از مفهوم «توبی رُزاق هر پیدا و پنهان / توبی خلاق هر دانا و نادان» دورتر است؟

تا که من پیدا و پنهان می‌روم  
که دانا اندر آن عاجز بماند  
گفت بر هر خوان که بشتم خدا رُزاق بود  
قسمت هر یک به پیشش می‌نهاد

هر ورقی دفتری است، معرفت کردگار  
ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما  
که گیری پای سروی، دست یاری  
حقیقت، پرده برداری ز رخسار

۱۹- کدام گزینه با بیت «که جایی که دریاست من کیستم؟ / گر او هست حقا که من نیستم» قرابت دارد؟

که حال غرّه در دریا نداند خفته بر ساحل  
و گر خواهی سلامت برکنار است  
من نیستم آن‌چه هست یار است  
تو را هست، بط راز طوفان چه باک (بط = مرغابی)

۲۰- کدام گزینه با بیت «اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری» قرابت معنایی ندارد؟

که چونش به رقص اندر آرد طرب  
اگر به ذوق کند ساریان شروع آغاز  
ز حیوان کم نشاید بودن ای دل  
از این خوش‌تر کجا باشد علفزار

۲۱- کدام دو بیت با بیت «بلندی از آن یافت کو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد» قرابت معنایی دارند؟

که آن بام را نیست سلم جز این (سلم = نرده‌بان)

دل‌افروز رخشنده اویست و بس  
تا در پس هر آیلی آینده نهاریست  
کان بلندی‌ها همه در پستی است

(۴) ج، د

(۳) ب، د

۲۲- در کدام گزینه معنایی عکس معنای عبارت کنایی «گندنمای جوفروش»، به چشم می‌خورد؟

ای بس آلووه که پاکیزه‌ردایی دارد  
از حکم حق است و از قضا و قدر است  
هر آن‌چه‌گفت حق، فرمان کنی تو  
سینه‌گنجینه محبت اوست

(۱) زهد با نیت پاک است نه با جامه پاک

(۲) در ظاهر و باطن آن‌چه خیر است و شر است

(۳) اگر دل با زیان یکسان کنی تو

(۴) فقر ظاهر مبین که حافظ را

۲۳- مفهوم کدامیک از عبارات زیر به بیت «چه باید ناوش و نالش بر اقبالی و ادبایی / که تابر هم زنی دیده، نه این بینی نه آن بینی» نزدیکتر است؟

- ۱) رنج هیچ کس را ضایع مکن و همه کس را به سزا حق شناس باش.
- ۲) اگر از بیگانه نایمن شوی، زود به مقدار نایمنی، خوبش را از وی اینم گردان.
- ۳) به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوه‌گین مشو، که این فعل کودکان باشد.
- ۴) اگر غم و شادیت بود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد.

۲۴- مفهوم مقابل عبارت «به ایشان مولع نباش تا هم چنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید» در کدام بیت نیامده است؟

- |                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| دوست نبیند به جز آن یک هنر  | ۱) ور هنری داری و هفتاد عیب    |
| عیب میین تا هنر آری به دست  | ۲) در همه چیزی هنر و عیب هست   |
| دیده سپید است در او کن نگاه | ۳) زاغ که او را همه تن شد سیاه |
| به پیش بزرگان نگیری فروغ    | ۴) بدین جستن عیب‌های دروغ      |

۲۵- مفهوم کنایی مصراع «از خجلی سر به گریبان برد» در کدام بیت دیده می‌شود؟

- |                                     |                                     |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| نه به رعنایت یار و نه به قژایی قرین | ۱) ای برآورده سر کبر از گریبان نفاق |
| کاشفتگان عشق گریبان دریده‌اند       | ۲) دامن کشان حسن دلاویز را چه غم    |
| جوی مشک بهتر که یک توده گل          | ۳) کم آواز هرگز نبینی خجل           |
| مرا مانده سر در گریبان ز ننگ        | ۴) همی کرد فریاد و دامن به چنگ      |

## پاسخ تست‌های فصل‌یکم

۱- گزینه ۲: در این گزینه تنها «قریحه» غلط نوشته شده است. گزینه‌های دیگر هر کدام دو غلط دارند:

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): منجلاب، معاصی / گزینه (۳): عنوان، لهو و لعب / گزینه (۴): مغلوب، مخدول.

۲- گزینه ۳: در بیت صورت سؤال و بیت گزینه (۳) «راست» به معنی «درست» و «کامل‌آمده» است.

بررسی سایر گزینه‌ها: در گزینه‌های (۱) و (۲) به معنی «سمت راست» و «جهت مخالف چپ» آمده. در بیت گزینه (۴) «راست» به معنی «حقیقت» و «مخالف دروغ» است.

۳- گزینه ۳: کلمه «مؤلف» (به معنای «انس‌گرفته») به غلط به صورت «معلوف» نوشته شده است. املای واژه‌های دیگر صحیح است.

۴- گزینه ۲: معنای همه واژه‌ها در این گزینه به درستی ذکر شده است.

بررسی سایر گزینه‌ها: در گزینه (۱) «شکن» به معنای «پیچ و تاب مو»، در گزینه (۳) «سهمگن» به معنای «سهمگین و ترسناک» و در گزینه (۴) «خجلی» به معنای «خجالت، شمندگی» است.

۵- گزینه ۳: مبدع: ابداع‌کننده، آفریننده. مبدأ: آغاز و ابتداء. باید به واژه‌های هم‌آوا توجه کنید. بهترین راه تشخیص آن‌ها کمک‌گرفتن از واژه‌های مترادف، متضاد یا مرتبط در خود بیت است.

۶- گزینه ۴: واژه «راست» معانی زیادی دارد. در سه بیت اول راست در معنای «صف و مستقیم» و در بیت چهارم در معنای قیدی (درست، کامل‌آمده) است.

۷- گزینه ۱: خنديدين گل تشخیص است. این‌که دلیل شکفتون گل را در بهار خنديدين آن از شدت اشتیاق دانسته است، دلیلی غیرواقعی و شاعرانه است (حسن تعلیل). خنديدين گل کنایه از شکفتون آن است. در هیچ‌کدام از گزینه‌های دیگر حسن تعلیل وجود ندارد.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۲): تشخیص: غلغله‌زن، چهره‌نما و تیزپا بودن چشمه / کنایه: تیزپا کنایه از تن و سریع

گزینه (۳): تشخیص: چشم‌گفت ... / کنایه: تاج سر کسی بودن کنایه از عزیز و گرامی بودن برای او

گزینه (۴): تشخیص: نسبت‌دادن شکن‌گشودن از موبه چشم و دیدن رخ خود به ماه / کنایه: «شکن‌گشودن موی چشمه» کنایه از صاف و آرام شدن آن در این بیت هیچ‌گونه حس‌آمیزی وجود ندارد. «چهره» و «رنگین» هر دو با بینایی قابل مشاهده هستند. «جواب تلح»، «رنگین

برآوردن قصه» و «خنده شیرین» در گزینه‌های دیگر، حس‌آمیزی هستند.

**۹- گزینه ۲**

در بیت «ج» میان «کبوتر، آشیان، دام» تناسب برقرار است. در بیت «الف» گوینده خود و همراهش را به «دیوانگان» تشبیه کرده است (مشبه: شناسه فعل به نیابت از ضمیر محفوظ ما، مشبه به: دیوانگان، ادات تشبیه: ماننده). در بیت «د» کلمه «خسروانی» ایهام دارد: ۱) شاهانه؛ ۲) غذایی که خسرو آن را درست کرده است! در بیت «ب» نیز میان «عرب» و «طرب» جناس ناقص برقرار است.

روش پاسخگویی به این تست: هرگز چنین تست‌هایی را با آرایه‌ای مثل تناسب آغاز نکنید؛ زیرا در اغلب بیت‌ها می‌توان نوعی تناسب پیدا کرد و این آرایه معمولاً شما را به نتیجه نمی‌رساند. در این تست آغازکردن از تشبیه نیز سودی ندارد؛ چرا که هم بیت «الف» و هم بیت «ب» تشبیه دارند (در بیت «ب»، مخاطب یا ضمیر «تو» به «جانور کُطبع» تشبیه شده است) و با تشبیه نمی‌توان گزینه‌ای را حذف کرد. پس صرفاً باید با جناس و ایهام به این تست پاسخ داد: گزینه «الف» جناس ندارد، پس گزینه‌های (۳) و (۴) نمی‌توانند درست باشند. ایهام نیز فقط در بیت «د» وجود دارد و بنابراین پاسخ صحیح، گزینه (۲) است.

**۱۰- گزینه ۲**

در عبارت صورت سؤال آرایه حس‌آمیزی وجود دارد (صدای گرم). در گزینه (۱) شیرین‌سخنی، در گزینه (۳) سردبودن چشم و در گزینه (۴) خوشمرگی‌های رنگارنگ حس‌آمیزی دارند. اما در گزینه (۲) این آرایه دیده نمی‌شود.

**۱۱- گزینه ۱**

«دیدن» و «شنیدن» جدا از هم آمده‌اند و با هم نیامیخته‌اند؛ شاعر می‌گوید: من نه آدمی به زیبایی تو دیده‌ام و نه اوصاف چنین آدمی را شنیده‌ام. «رنگین‌بیان» در گزینه (۱)، «تلخی پند» در گزینه (۳) و «شنیدن بو» و «شنیدن رنگ» در گزینه (۴) حس‌آمیزی دارند.

**۱۲- گزینه ۲**

برازندگی و زندگی از لحاظ ساختمان مشتق محسوب می‌شوند: برازنده + ی نسبت و زنده + ی نسبت (ی) نسبت از انواع پسوندهای مشتق‌ساز است) ولی قافیه ابیات دیگر از نظر ساختمان ساده هستند.

**۱۳- گزینه ۳**

غنا به معنی بی‌نیازی و ثروتمندی و غنا به معنی آواز، سرود و نغمه است. مستغنى به معنی فرد بی‌نیاز است و با این حساب غنا در بیت سوم با توجه به معنی بیت و همنشینی با واژه‌شادی در معنی آواز است و با مستغنى هم‌ریشه نیست.

**۱۴- گزینه ۳**

واژه‌های مشتق: حلبي، گلستان، نويسنده (خروسان: ساده / تنگ‌نظر: مرکب).

**بررسی سایر گزینه‌ها:**

گزینه (۱): ادبی: مشتق / خصلت: ساده / چهره‌نما: مرکب / همسری: مشتق / شیرین: ساده.

گزینه (۲): زلزله: ساده / موسیقی: ساده / مفتولی: مشتق / ضربت: ساده / سنگدل: مرکب.

گزینه (۴): مسابقات: ساده / رسوابی: مشتق / بدگهر: مرکب / صدقه: ساده / طمأنیه: ساده.

**۱۵- گزینه ۴**

در هر سه بیت دیگر به مفهوم ناتوانی خرد و عقل انسان از وصف خداوند و پی‌بردن به ذات او اشاره شده است. اما در بیت (۴) شاعر از نهایت شور و سرمستی خود سخن می‌گوید که او را از عقل و خرد مرحله‌ها دور ساخته است.

**۱۶- گزینه ۲**

مفهوم هر سه بیت دیگر ناتوانی انسان در وصف‌کردن خداوند است. گزینه (۲) به این مستله اشاره دارد که خداوند، انسان را بر صورت خود آفرید و او را در زمین خلیفه و جانشین خود گردانید.

**۱۷- گزینه ۱**

در بیت صورت سؤال و ابیات گزینه‌های دیگر به روزی‌رسان و رزاق‌بودن خداوند اشاره شده است، اما در بیت گزینه (۱) به پنهان‌بودن خداوند و آشکاربودن تأثیر او بر جهان و بر شاعر اشاره شده است.

**۱۸- گزینه ۳**

در بیت گزینه (۳) شاعر بهاری را زیبا می‌داند که در کنار معشوق سپری شود. مفهوم سه گزینه دیگر، تجلی زیبایی خداوند در زیبایی جهان است. معنی بیت گزینه (۲) ای کسی که از لذت نوشیدن مداوم ما (یا از لذت شراب‌نوشیدن ما) بی‌خبری، ما در پیاله شراب، تجلی چهره معشوق (خداوند) را دیده‌ایم.

**۱۹- گزینه ۳**

در مقابل هستی محبوب من نیستم و بی‌چیز هستم.

**بررسی سایر گزینه‌ها:**

گزینه (۱): تنها، کسی که عاشق باشد حال عاشق را درک می‌کند؛ پس اگر ملامتگر، عاشق را ملامت کند، به این دلیل است که حال او را نمی‌فهمد. گزینه (۲): در دریا منافع زیادی وجود دارد اما خطر هم زیاد است؛ اگر به دنبال سلامت و امنیت هستی در ساحل آن را بجو.

**۲۰- گزینه ۴**

مفهوم بیت صورت سؤال این است که شتر نیز از شعرخوانی عرب (حدی) به نشاط و وجود می‌آید. اگر تو این نشاط را نداشته باشی، جانور بی‌ذوقی هستی. سه گزینه اول همین مضمون را دارند، ولی در گزینه (۴) گوینده بیت، به ساربان می‌گوید شتر را در همین علفزار نگه دارد، زیرا علفزاری خوش‌تر از این‌جا نخواهد یافت؛ روش است که این بیت ارتباطی با بیت صورت سؤال ندارد.

**۲۱- گزینه ۱**

بلندی نتیجه تواضع، فروتنی و خود را ناچیز پنداشتن است؛ مضمونی که در مصراج نخست بیت «الف» و مصراج دوم بیت «د» هم آن را می‌توان دید.

مفهوم سایر ابیات: بیت «ب»: فروغ و بلندی را تنها نزد خداوند باید جست‌وجو کرد. بیت «ج»: در انتهای هر پستی، بلندی است و انتهای هر شبی، روز است (دقیقت کنید که در این بیت گفته شده بعد از هر پستی، بلندی خواهد بود، اما بیت صورت سؤال بلندی را نتیجه پستی می‌داند).





۲۲- گزینه ۳

«گندمنمای جوفروش» به معنی جنس بی‌کیفیت و نامرغوب را به جای جنس مرغوب جازدن و کنایه از «ریاکاری» است. در مصراح  
اول گزینه (۳)، عبارت کنایی دل با زبان یکسان بودن دیده می‌شود که دقیقاً معنایی مقابل مفهوم ریاکاری دارد. گزینه (۱) باطن مهم است و ظاهر  
اهمیتی ندارد و چه بسیار افرادی که ظاهر پاکیزه دارند، اما درون آن‌ها به گناه آلوده است. گزینه (۲) همه‌چیز چه در ظاهر و چه در باطن، تحت  
امر و حکم خداوند است. گزینه (۴) به فقر ظاهری حافظ توجه نکن؛ چرا که در وجود او محبت خداوند چون گنجی نهفته است (آن‌چه مهم است  
باطن افراد است).

۲۳- گزینه ۳

مفهوم «صبوربودن در برابر بد روزگار و شادنشدن از خوبی‌های آن» در بیت صورت سؤال و عبارت گزینه (۳) مشترک است. در  
دیگر گزینه‌ها هیچ مفهوم مشترکی با بیت صورت سؤال دیده نمی‌شود. معنی بیت: چرا باید به خوشبختی نازید و از بدبختی نالید، در حالی که در  
یک چشم به هم زدن هر دوی این احوال نایبود خواهد شد (زودگذر بودن غم و شادی دنیا).

۲۴- گزینه ۴

مفهوم عبارت صورت سؤال توصیه به دیدن عیب‌ها در کنار هنرها است؛ مفهوم گزینه‌های (۱)، (۲) و (۳) «ندیدن عیب‌ها به  
خاطر هنرها» است. معنی بیت (۳) زاغ که همهٔ تن او سیاه است، چشمانش سفید است؛ تو به چشمانش نگاه کن نه به تن سیاهش. در بیت (۴)  
شاعر می‌گوید: با جستجو کردن عیب‌های دروغین در دیگران، احترام و ارزش تو نزد بزرگان افزایش نمی‌یابد.

۲۵- گزینه ۴

مفهوم موردنظر «سر به گریبان فربودن از خجالت» است که در گزینه (۴) هم آمده است.